

بسم الله الرحمن الرحيم

و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله امواتا بل احيا و لكن لا تشعرون

ان کسی که در راه خدا کشته شده مرده نپندارید بلکه او زنده ابدی است ولیکن همه شما حقیقت را نمیدانید (قران کریم)

الذي خلق الموت و الحيوه لیبلوکم ایکم احسن عملا

اوست خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا ببازمادتان که در صحنه پیکار حق و باطل کدامین از شما نیکوکارتر است.

و خدایا تو خود می دانی که کدامین از ما نیکوکارتر است، ببین که فرزندان ابراهیم چگونه اسماعیل و ابراهیم را به قربانگاه آزمایش می شنابند و پیروزمندان جان میدهند، میسوزند تا با کفر نسازند، می روند تا ایمان نرود، ببین که اسطوره های شهادت چگونه حیات را به بازی گرفته اند، مرگ به اسارتشان گرفته است، سرمست عشقند، عشق خدایی.

ببین که با پرتاب ایه ایه از وجودشان در بستر جاری زمانه چگونه حیات را تفسیر میکنند، خدایا تو می دانی که چه زجری میکشم، دیدار تو که تمامی هدفم است بدنم را در تبی سخت می سوزاند، من اکنون در استانه جهانی نا آشنا ایستاده ام، جهانی که برایم غریب است و نامانوس.

من می خواهم از مرز بودن بگذرم و در افقهای پاک قدم بگذارم، اری دیگر در میان این دنیای حیل و تزویر و فریب نخواهم ماند، می خواهم خود را فدای اسلام و امام کنم، اری در آغاز یک حیات قرار گرفته ام که فاصله اش برایم ملموس است و آشنا، اما نمی دانم که چرا این واقعیت قلبم را به تپشی سخت واداشته است.

خدایا می دانی که برای لقای تو به جبهه آمده ام و امیدم جز وصل تو نیست و تو دست رد بر سینه امیدواران نمی زنی و آنان را می خوانی، تمام سلولهای مغزم انباشته از مهر و محبت توست. خدایا می دانی که روسیاهم و از گذشته تلخم و از صفات ردیله ام و از گناهان کثیرم، فقط تو آگاهی و خودت گفתי که برای توبه بیا، تو فرمودی که توایین را دوست داری، من هم اکنون آمده ام و با نگاه امید به تو می نگرم.

خدایا خودت می دانی که از زندگی لذت بردن و خوش بودن و بر سیزه زارها لبخند زدن اغنایم نمیکند و نمیتواند شعله درونی قلبم را فروکش نماید، مانند دیگر برایم معنی و مفهومی ندارد، می خواهم در این راه، این جسم خاکی را فدا کنم و به دیدارت که سراسر وجودم را گرفته برسم، می خواهم بیایم ای خدا ولی خیلی خود را بیمقدار حس میکنم، زیرا بنده خوبی برای تو نبودم، این را خودم میدانم.

میخواهم خون خود را پیام رسان کنم و با خونم داغ ننگین ظلم و جور را از دامن انسانها پاک کنم و در این راه هر پدیده تلخی برایم نویدی از موفقیت است و ناملاایمات و تهمتها تسریع کننده راهم خواهد بود.

معبودم به کجا پناه برم تا از خودم دور شوم و به کجا بروم تا عشق باشد و نور، دلم با یاد تو میجوشت و با ذکر تو میخروشد و در خود گرمشی دارد و گریه میکند، و اشکهایش از چشمانم فرو می ریزد، زیرا در عشق تو می سوزد، ولی در اعماق ژرف خود ارام دارد، چرا که با یاد توست که دلها ارام میگردد. ای عشق بی نهایت چون تو دارم همه دارم، دگرم هیچ نباشد.

اما شما معلمان و همکارانم و دوستان خوبم، شما را به خدا نکند در کارتان غفلت کنید، مبدا در راه تعلیم و تربیت کوتاهی کنید، زیرا بار مسئولیت شما خطیر و گران است، مبدا که نتوانید خود را درک کنید.

بارالها به درگاهت شکر میکنم که سعادت حقیقی را نصیبم کردی و با حسینیان همراه کرده و در جبهه راه دادی و هم ندای مجاهدان قرار دادی و مرا از تفکرات و تخیلات بیهوده رهانیدی و از ظلمت به نور رهنمون ساختی، از لهویات دنیا به انوار الهی سوق دادی و شراب عشقت را به من نوشاندی و در زمره کسانی که در راه تو نبرد کنند قرار دادی. (الحمدالله)

دوستان و آشنایان برایم حلایت بطلبید، مرا ملایرکنار گلزار شهید، اللهیار روزبهرانی در قبرستان زور اباد بخاک بسپارید.

خدایا یاور اسلام را، امید مظلومان را، حامی مستضعفان را، چشمه سار قیام را، امام را نگهدار.

والسلام علیکم و رحمہ الله و برکاته

بنده خجل و گناهکار خدا عبدالرضا حاتمی